

نامه ای از مهربان ایرانی

دوستان عزیز

آقایان دکتر داورپناه، دکتر مهرآسا با عرض سلام، مقاله های اخیر شما را خواندم. خواستم چند کلام پیرامون آنها و مواضع تان با شما گفت و گو کرده و نظر خود را بیان کنم.

نظرات شما در مورد سلطنت طلبان، بخاطر اشتباههای تاریخی شاهان پهلوی و راه سیاسی آنان را تاریخ گواه است و بر کسی پوشیده نیست. کسانی که تاریخ را رد می کنند یا از روی حماقت است یا غرض ورزانه. دسته ای هم آگاهانه برای رسیدن به جاه و مقام از دست رفته شان منکر حقایق می شوند.

با توجه به آمارهای غیررسمی، می توان گفت در ایران جمعیتی بین ۱۰ تا ۱۵ درصد طرفدار نظام مشروطه یا نظام پادشاهی هستند و باز بر طبق همان گفته های رسانه ها و خبرگزاری ها حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از جمعیت ایران را هم طرفداران رژیم حاکم تشکیل می دهند. طرفداران طیف چپ و سازمان مجاهدین هم کم و بیش وزنه ای هستند. بقیه مردم ایران که ما هم جزو آنها هستیم، جمهوریخواه هستند و درصد بیشتری را تشکیل می دهند. به غیر از جمهوری اسلامی که با زور اسلحه فعلاً بر کشور حاکم است، هیچیک از گروهها و طبقه های یاد شده به تنهایی قادر به در دست گرفتن قدرت سیاسی در کشور نیستند، همه مردم از جمله خودشان هم این را می دانند.

با در نظر گرفتن نقش سیاسی و شیوه حکومتی که نظام پادشاهی و شیخی در دهه های اخیر در کشور ما داشته اند، در اینکه در آینده ایران که در آن دموکراسی حاکم است آنها بتوانند از راه انتخابات آزاد و شیوه های دموکراسی قدرت را به دست گیرند بسیار بعید و دور از ذهن است.

نوع نظام آینده ایران هر چه باشد، باید مفاد منشور حقوق بشر در آن رعایت شود و ایرانیان با هر اندیشه سیاسی و وابستگی سازمانی و حزبی در کنار هم با مسالمت زندگی کنند و در اداره امور کشور دخالت داشته و سهیم باشند.

دوستان، چرا ما دست کم از کشورهایی که در آن زندگی می کنیم یاد نگیریم و آنها را سرمشق قرار ندهیم.

بیاییم کمی هم از آنها یاد بگیریم.

برای مثال، کشور آلمان را شاهد بودیم که برای حل مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود، دو حزب بزرگ راست و چپ با هم ائتلاف کردند و سیاستمداران شان به آنچه که مردم می خواستند گردن نهادند.

ما باید از خودمان شروع کرده و خانه تکانی کنیم. هنوز پس از گذشت ۲۷ سال جبهه ملی برون از مرز چندین تکه می باشد. ما با دوستان همفکر خود نیز کنار نمی آییم، چه رسد که در خانه دیگری را بزنیم. آن قدر از گذشته می گوئیم که فرصت پرداختن به حال و کنون را نداریم. ما به جای اینکه حقانیت خود را در عمل نشان دهیم می خواهیم آنرا با حرف و شعار ثابت کنیم.

دوستان گرامی،

بزرگترین هدف ما در حال حاضر باید ایران و مردم ایران باشد. زنده یاد مصدق که ما خود را پیرو او می دانیم عاشقانه ایران و مردم ایران را دوست داشت برای تحقق آن تا پای جان هم پیش رفت.

صادقانه بگوئیم! آیا ما هم مانند این بزرگمرد تاریخ معاصر به ایران عشق می ورزیم؟ پاسخ آن بی شک مثبت نیست.

ما در خراج جا خوش کرده ایم، ایران برای ما بسیار دور و گرفتاریهای مردم هم بسیار دورتر است.

در ایران بودن و در صحنه های سیاسی حضور داشتن و زیر تیغ جمهوری اسلامی حرف حق را زدن و پای آن تا فدا کردن جان ایستادن، این است عشق به ایران. راهی که پروانه و داریوش فروهر، جانبازان نهضت ملی رفتند و راهی که امیر انتظام ها، گنجی ها و سایر سرخوردگان از نظام می روند. ما چون از رویارویی با حقایق می گریزیم، راه آسان را انتخاب کرده ایم.

باید صادقانه از خود پرسیم که برای مملکت و مردم خود چه کار کرده و چه کار می کنیم؟ آیا با نوشتن یک مقاله، یا گفتن درود بر مصدق، جاوید شاه، مریم - رجوی، مشکلات و بدبختی های مردم ما حل می شود؟

متأسفانه هر گروهی سنگ خود را به سینه می زند و آنقدر خود را دست بالا می گیرد و بخود مطمئن است باشد که خدا را هم بنده نیست!

جالب اینجاست که با همه این خودبزرگ بینی ها پس از ۲۷ سال هنوز درجا زده و در خواب ناز بسر می بریم.

آیا با چشم خود بچه های گرسنه و از کانون خانواده رانده شده، جوانان معتاد و بی آینده، زنان زیر ستم، فحشا گسترده ناشی از فقر، پریشانی مردم و ناامیدی جوانان را که بجای اشک، خون به چشمان هر ایرانی میهن دوست می آورد، دیده ایم؟

آیا درد و ستمی را که بر ملتی بزرگ با گذشته ای پرافتخار می رود لمس کرده و می کنیم؟

فکر نمی کنم! اگر دیده یا لمس کرده بودیم، شاید به گونه ای دیگر به مسائل ایران نگاه می کردیم و در پی چاره آن می گشتیم.

دوستان، اگر به راستی ایران و مردم وطنمان را دوست داریم هر قطره اشکی که از چشمان مردم محروم و زیر ستم ایران فرو می افتد باید همچون خنجری در قلب های ما فرو رود.

من رفتار اپوزیسیون را نمی فهمم، همانطور که مردم هم نمی فهمند. آنها روی چنین اپوزیسیونی حساب نمی کنند. از دید آنها ما خارج نشین هستیم و خوش نشین.

درست است که بدلیل جو خفقان اپوزیسیون نمی تواند در درون کشور به آسانی مبارزه کند، ولی آیا خراج از کشور هم خفقان تا آن حدی است که جو مساعد برای گفت و گو میان طیف های مختلف اپوزیسیون وجود نداشته باشد؟

در پاسخ به این پرسش چه دلیل و بهانه ای داریم؟ راستی از چه می ترسیم؟

دوستان، برای من، رضا پهلوی، مسعود رجوی و دیگران مطرح و مهم نیستند. آنچه برای من مهم است طرفدارانشان هستند. من به خودم اجازه نمی دهم هموطنان خود را بدلیل تفاوت اعتقادات سیاسی دشمن بدانم. آنها هم ایرانی هستند. ایران آینده متعلق به همه ایرانیان با هر نوع اعتقاد سیاسی و دینی است. از خودم بگویم. من خود از هر گروه و طرز تفکری دوست یا دوستانی دارم. راست، چپ، میانه، سلطنت طلب، مجاهد، جمهوری خواه و مشروطه خواه. همه با هم کنار آمده ایم. هر کدام از ما دیدگاه خود را داراست که همه به آن احترام می گذاریم.

دمکرات بودن و آزاده بودن را باید در عمل ثابت کرد و نه در حرف. ما جبهه ملی ها باید ایران دوستی و مردم دوستی را در صدر برنامه های خود قرار دهیم. باید با دیگران - از هر طبقه و تفکری - گفت و گو کنیم و دست همکاری بسوی آنان دراز کنیم. در غیر این صورت حقانیت ما زیر علامت سؤال می رود. •

جبهه ملی خواهان نظامی است که تضمین کننده حقوق شهروندان باشد